

## دامگه حادثه

ذهن یاری جو و دوستان ناتوان  
بی راه‌های بی نام باورهای موهوم

یاری خواهی  
از مرغ سیاه یک آدم خسیس

روزبه رهنما | آدمی در هنگامه‌های پلا و مصیبت، همواره بی گریزگاه و راه چاره می‌گردد و آن‌گاه که در چاره‌جویی ناتوان آید، یاری‌گرانی می‌جوید تا او را دست‌گیرند و یاری‌رسانند. یاری‌خواهی انسان در گذار تاریخ اما همیشه راهی درست‌ترفته، گاه‌به‌گاه راه‌ها سده‌است، پیشینه یاری‌جویی و یاری‌گری در زندگی و زیست‌روزمره ایرانین، آموزه‌هایی گوناگون بر برگ‌های تاریخ دیرینه‌این سرزمین ثبت کرده‌است. تاریخ پرآشوب و هنگامه‌خیز این سرزمین و جامعه، همواره بسترهایی گوناگون برای یاری‌رسانی به هم‌میان فراهم می‌آورد. است. اندیشه‌های نیک مردمی در بستر جامعه در زمانه‌های پلا، جنگ، مصیبت، غارت و شورش - که تجربه‌هایی آشنا در روزگارن پرآشوب گذشته این سرزمین بوده‌اند - همواره بر آن می‌شده‌اند به شیوه‌های گوناگون نیازمندان و یاری‌خواهان را دست‌گیرند و مرهمی بر دردهایشان بگذارند. دردها و بلاها اما گاه در پارهای دوره‌های تاریخ به علت‌های گوناگون، راه چاره نداشته‌اند یا دستنی برای یاری‌رسانی در دسترس نبوده است. ذهن انسان نیازمند و یاری‌خواه اما در میانه هنگامه‌های بلاگه یاری‌نشستن و ایستادن نداشته‌است او دردمند بوده و راه چاره می‌جسته‌است؛ همین نیاز تاریخی او را به گریزگاه‌هایی موهوم راه می‌برده‌است تا دست‌کم آرامشی هرچند غیرواقعی به یاری‌خواهانش برساند. نیاز تاریخی انسان به یاری‌خواهی ریشه‌داشته‌است.

عباس منظرپور، تاریخ‌نگار و روایتگر مردم و زمانه تهران قدیم، در جلد دوم کتاب «در کوچ و خیابان» که «شهرتیرخ‌نامه» نام دارد، خاطره‌ای با نام «گل‌کش» روایت کرده‌است که ما را با گوشه‌ای از این باورها و کارکردهایشان در فرهنگ توده آشنا می‌سازد. قهرمان یا شاید ضدقهرمان این داستان «زن عمو» است «مدت‌ها دشمن این زن عمو بودم. [...] پیرترین زن عمویم بود که دیده بودم. [...] خیلی سا مهربانی و زبانی گرم با همه صحبت می‌کرد ولی گوشه‌گیر بود. «همه زن عمو را «هنه فرج» می‌نامیدند، زیرا نام پسرش «فرح‌الله» است. زن عمو، آن‌گونه که منظرپور روایت کرده‌است، دو فرزند داشت: یک پسر و یک دختر. «هرآ، این دختر عمو، تا جایی که به خاطر دارم زیباترین زنی بود که دیدم، اندامی بسیار متناسب [...] آمدنی به رنگ «مهبان»، چشمانی خیلی درشت و آبی و ایروانی مژون داشت. موهایش بلند و کاملاً صاف و به رنگ طلا، که همیشه آنها را بلند نگه می‌داشت به‌طوری‌که تا کمرش می‌رسید. «گل سرسید»، فرشته‌های «مولودی خوانی» بود. ملاباجی، مولودی خوان معروف جنوب شهر، هر وقت مجلس مهمی داشت او را همراه می‌برد.» عباس منظرپور

هنگامی که چنین تصویری از دختر زیبای عمو در ذهن نقش می‌یابد، پنج سال و زهرا بیست سال دارد. آن دختر جذاب اما «ازواج کرده و طلاق گرفته بود». گذر زمان اما گاه چنان زخمی بر پندارها و واقعیت‌های زیبای زندگی می‌کشد که باور پذیر نیست. نویسنده کتاب «در کوچ و خیابان» از حساسیتی سخن می‌راند که دختر عمو در زندگی داشته‌است. «دختر عمو به شدت رعایت بهداشت را می‌کرد. خانه‌شان تنها جایی بود که همیشه صابون در دسترس می‌دیدم. غالباً یک دستمال سفید که با «تو» آن را «استریل» می‌کرد جلوی دروازه می‌گرفت که «میکروب» داخل ریه‌اش نشود.» چرخ گردونه روزگار اما گاه همچون آوری بر سر فرومی‌آید «دختر عمو «تسلازم» گرفتار آن زمان «نتنی بیوتیک» کشف نشده بود و اگر کسی سل می‌گرفت خوششان و آشنایان لباس سیاه خود را آماده می‌کردند. پسر زهرا بستری شد.»

پیشرفت‌های پزشکی در روزگار کودکی نویسنده - زمانه حکومت پهلوی اول - اما هنوز بدین اندازه نبود که بسیاری از بیماری‌ها بتوانند درمان کنند. مردمانی نمی‌توانستند پیشینده هر چند توانی چندان نیز نداشته‌اند «زن عمو هر کاری از دستش برآمد برای مداوی او انجام داد ولی معلوم است بدون نتیجه. [...] حدود شش ساله بودم که روزی از «تختواب زهرا» در حیاط انداخته او را خواندند بود. [...] زن عمو [...] مدایش کرد و گفت: عباس امده، همان که خیلی دوستش داری. [...] ناگهان دیدم زن عمو بالاتر دختر زانو زد و چنگ به موهای خود انداخته و فریاد کشید. [...] زهرا عیناً یک فرشته، سرش روی بالش و به خواب‌آبدی رفته بود. «که نازکی از خوش گوشه لبش دیده می‌شد. بیست و سه سالش بود.»

عباس منظرپور پس از پدیدهای پرده‌برمی‌دارد که تنها پس از مرگ در دناک دختر عمو از آن آگاهی یافته‌است: همان بی‌راهی که انسان در مانده و یاری‌جو را در گذار تاریخ همواره همراه می‌کرده؛ هر چند گریزگاهی برای ذهن یاری‌خواه و دوستان ناتوان بوده است «بعدها روزی که با مادرم به خانه عمو رفتم بودیم، زن عمو چیزی گفت که تا مدتی با او خیلی دشمن بود. گفت: یک دعائویس برای معالجه زهرا دستتور داد یک مرغ سیاه را یکشم و با دعاها و مخصوص بیزم و به یادم تا بخورد. گفته بود که این مرغ باید «زدی» و به خصوص ما یک آدم «خسیس» باشد من هم (یعنی زن عمو) دیده بودم عباس هم بسیار شایهش را خیلی دوست دارد و لذا از براسی در زمین انتخاب کرد؛ زهرا که فرده ولی من برای عباس دو تا جوجه می‌خرم که جای مرغش را بگیرند. من از شدت خشم و غصه نمی‌توانستم چیزی بگویم (مرغ سیاه هم را خیلی دوست داشتم). مادرم گفت: «نه فرج، از کجا پیدا می‌شود؟ عباس خسیس است؟ او جواب داد: شاید هم چون خسیس نبود زهرا مرده؟ به‌هر حال زن عمو دو جوجه خیلی خوب برایم خرید و وقتی آنها بزرگ شدند و تخم گذاشتند کم‌کم زن عمو را بخشدیم»

## کاوش نشانه‌های تاریخ و زیست اجتماعی مردم در عکس و عکاسی

## یک دسته تاریخ در بساط دست‌فروشی

| نسیم خلیلی |



توران الدوله ناصرالدین شاه قاجار عکس از شورش‌های تاجران در عصر قاجار

## از پاساژ پروانه

## تافرق بازکنی دهه ۳۰ خورشیدی

مردی میان‌سال در قفس تهران، در پارک‌بگ ساختمان بلندمرتبه سیمان‌اندود و کپن‌سال بساط گسترانیده؛ همان ساختمانی که امروز پروانه نام گرفته است. در یک جمعه سرد زمستانی، هنگامی که در خیابان جمهوری و چهارراه مخیرالدوله گام بزنی، انگار به دهه‌های ۳۰ و ۴۰ خورشیدی بازگشته‌ای. مرد دست‌فروش که خود نیز به مردان دهه‌های گذشته شباهت دارد، سماور روسی و گرمافون و قیاب و چراغ الکلی و انگاره و قاشق‌ملبله‌کاری و اسکناس پهلوی و تعلیقی ناصرالدین شاهی می‌فروشد. عتیقه‌جات و پیه‌های بافتن و سیگار اکبنداشنو و در این میان یک‌دسته عکس هم دارد؛ سیاه و سفید و قدیمی با حاشیه‌های دالتر دار، شاید آن بسته‌های اکبنداشنوم مال مردان همان عکس‌ها باشد. مثلاً مردی که سیبل قیاتی دارد و کراوات ضرب‌دری بسته، موهایش را فکل کرده و عکس‌هایش یک عکس سرخ‌از او انداخته‌است. در میان آن عکس‌ها، آدم‌هایی که از تاریخ می‌آمدند، در حال لیختن‌زدن، جهان را به تماشا نشسته‌اند. فروشنده از مشتری‌اش این می‌خواهد دسته‌های عکس‌ها را اسوا نکرده، همه را یکجا بزند. او نمی‌داند وری‌زدن این عکس‌ها، از خواندن تاریخ کم ندارد. مرد دست‌فروش لابد نمی‌داند آدم‌هایی مثل والتر بنیامین گفته‌اند تصویر به شکل امر تاریخی باید فهمیده شود یا تاریخ را بگونه‌ای تصویری باید انگاشت.

عکس‌ها روایان تاریخ‌اند، روایان مردم در تاریخ! آنجا که تاریخ زبان در کلم می‌کشد، عکس‌ها به سخن درمی‌آیند؛ از طبقه اجتماعی، از خوشی و ناخوشی، از زیست و روزمرگی‌ها و از زوهای سوزهای آرام کادرباشان می‌گویند؛ این که صاحب‌عکس اشراف‌زاده است یا آدمی ساده از کوی و برزن که برای خوش‌نمایی عکس‌اش، کتوشلوار برانزده و دامن پلیس‌دار پوشیده است. رسم، چنان که نوشته‌اند و گفته‌اند، آن بوده است که رویه‌وری دوربین عکاسی، کراوات بزنند، چون آن دوربین سیاه جادویی از غرب آمده بود و می‌پنداشتند بهتر است در برابرش زست‌های فرنگی‌مانه بگیرند. پاتریشیا هالند در نوشتاری درباره عکس‌های شخصی و عکاسی علمه‌پسند در کتاب «عکاسی: درآمدی انتقادی» یادآور می‌شود عکس‌های خانوادگی آدم‌ها دارند «عکاسی مردم‌پسند [...] هم خانواده‌های بود هم نگاه‌ی رویه‌بیرون داشت. در طول سده نوزدهم، تصویر غریبه‌ها و خارجی‌ها چیزی شگفت‌انگیز بود که محیط آرام خانه را دلپذیر می‌کرد و جای مهمی در میان سرگرمی‌های خانگی پیدا کرده بود، مثل جایگاهی امروزه تلویزیون دارد. در بعضی از کشورهای خانوادگی، که پیش از آغاز سده بیست‌بزرگان خانواده‌های تروتمند داشتند، می‌توان مشاهده کرد که خانواده‌های طبقه متوسط، با اینکه بیش از پیش از فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی فاصله گرفته بودند تا حدی به دنیای بیرون وابسته بودند.» نکته جالب در پژوهش هالند اما به البوهایی از سرانژولد ویلسن، افسر از اش انگلستان بازمی‌گردد که سال‌هایی نیز در ایران خدمت کرده بود و فرهنگ و زیست‌ایرانی‌ها را با عکس‌هایش به دیوار خانه‌های اروپا برد «سرانژولد افسری با نفوذ در انگلستان بود که در سال‌های نخست سده بیستم در هند و ایران خدمت می‌کرد. [...] در کنار عکس‌هایی از جمع‌های باوقار خانوادگی و پرتره‌های شخصی [...] عکس‌هایی هم از هند و خاورمیانه که به شکلی استانه‌طراحی شده‌اند، قرار دارد. [...] در این البوه‌ها جهان گردی و سلطه‌ی استعماری هم پوشانی دارند، مثلاً به دنبال صفحه‌ای عکس‌های تماشاچی‌ای قرار گاه هیمالیایی در مسوری را در خود جای داده، صفحه‌های حاشیه‌نویسی‌شده‌ای می‌بند که تزئینات درهم‌بافتگی مسجدهای محلی را نشان می‌دهند. در البوم ایرانی، سرانژولد در نظر تصویر خریداری‌شده نقره کاران و بافندگان مشغول به کار، تصویری از جلادان و شکنجه‌گران را گنجانده است که حرفه‌ای آن‌ها را نشان می‌دهند.» آن عکس‌های این چنین زیست‌اجتماعی مردم ایران را به میان البوه‌های شخصی‌رزی می‌برد که در خانه‌های پهن دیده می‌شوند، حتی مدل موهایشان نیز با مدل مردم موی زنان ایرانی متفاوت است. مثلاً چتری‌هایی بر پیشانی دارند و چیزی شبیه به تل به موهای خود زده‌اند که به نظر می‌رسد پدیده‌ای نو اما نشان می‌دهد مدل محبوب و مرسوم موی زنان آن عکس‌ها در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ خورشیدی همچون روزگار پیش‌تر، همان موهای فرقی از میان‌گشوده است که گویی با آغاز ازواج‌شان همچون مثل راهی که به سرنوشت پیچیده می‌شد، می‌گوشدند. گاه نیز این دلاک‌های حمام بودند که پیش از ازواج دخترکان با اسلام و صلوات فرقی بسر آنان را می‌گوشدند؛ اصلاً فرقی‌های گشوده در این عکس‌ها، اپنی سنتی و زیبایه نام «فرق‌بازکنی» را در فرهنگ عامیانه به یاد می‌آورد. علیرضا لطیفی و حسن مسجدی در کتاب «فرهنگ‌واره گرمابه» به این رسم اشاره کرده‌اند؛ دختر بر پایه رسمی عامیانه یک روز پیش از عقد کتان به حمام می‌رفته و دلاک پس از شست‌وشو وظیفه داشته است فرقی موی

او را یکشاید و گیسوانش را بیافد. مادر دختر، پیش از این کار «به دلاک «فرق‌بازکنی» می‌داد، «فرق‌بازکنی» معمولاً یک سبکه نقره یا طلا بود. مسادر عروس «فرق‌بازکنی» را روی فرق سر دختر می‌نهاد و دلاک، شادی آن را برمی‌داشت و بشکنی می‌زد و مبارک‌بادی می‌گفت و آن را به دلش می‌گرفت تا یادست‌های آزاد، فرق عروس را باز کند و گیسوش را بیافد. اگر گیسوان دختر، پریشان بود، دو رجه می‌بافت یعنی یکی زیر و یکی روی می‌بافت. در هنگام فرق‌بازکنی معمولاً آبگیر حمام و برخی دیگر، با ته سطل و دلوجه ضرب می‌گرفتند و شامانی می‌نمودند و مادر دختر، به هر یک از آنان نعامی به فرخاخر می‌داد.» فرق‌های گشوده زنان پیر و جوان عکس‌های بساط مرد دست‌فروش، صدای این ضرب و شامدانی را در حمام‌های کوچک کوی و برزن به یاد می‌آورد. این شاید همانی باشد که هم عکس هم تاریخ را می‌سازد، چنانکه عکس لحظه‌ای گشته است از زمان و مکان و تاریخ نیز قطعه‌ای گشته است و اینجا زنی که از دل دهه ۳۰ خورشیدی، رویه‌وری‌سافرق گشوده موهایش لیختن می‌زند، با قطعه کوچک فرق‌بازکنی حمامی گشته مثلاً در عودلجان‌همراه شده است. تکرار این موهای فرق از وسط در میان همه این زنان، همان تکثیر تصویر است که تکرار زندگی را در تکه‌هایی از تاریخ می‌نماید؛ تداومی که به روایت باک احمدی در کتاب «نشانه‌های تصویری تا متن» کش عکاسی، آن را از عکسی که گرفته‌است، جدا ساخته، بدین ترتیب آن تداوم را ثبت می‌کند و نگه می‌دارد و این ثبت و پاس‌داشت به تاریخ‌پژوه یاری می‌رساند که زندگی مردم کوچه و خیابان را با نه با کتاب‌ها، که با عکس‌هایشان پیشناسد و بفهمد.

سال‌ها پیش از آن که مردان دست‌فروش در تهران دسته‌های عکس‌فروشنده، عکس‌هایک‌نشانه‌اشرفی بود. نهادهای قدرت، شاه و دربار نیز در تاریخ ایران، به عکس‌ها بسیار دلپسته بوده‌اند. این دلپستی تا آنجا بوده است که دوربین‌های سیاه عکاسی، تا سال‌ها اسباب‌بازی شاهان ایران بود؛ کالایی وارداتی که خیلی زود، در پی هم‌زیستی دربار و سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس، از غرب به ایران آمد. نخستین عکس‌ها دربار، نیکلای پاولوف، یک دیپلمات جوان روس بود که روزگار حکمرانی محمد شاه قاجار، به سال ۱۲۲۱ خورشیدی، در کاخ سلطنتی تهران از شاه و درباریان عکس می‌گرفت. ناصرالدین میرزای ۱۲ ساله نیز در میان عکس‌های بسود که نیکلای می‌گرفت؛ ولیعهدی که بعدها در روزگار پادشاهی، یک عکس زیر دست و مشتاق شد و عکس‌انداختن از زنان حرم‌سرا، حتی از خود در آنه، فرستایش به به چشم می‌آید که در نگاه نخست، به نظر می‌رسد

عکس‌های مرد دست‌فروش  
پاساژ پروانه از مردمی  
ساده‌بودند که آلبوم‌های  
خانوادگی‌شان پس از مرگ  
وارثی نداشتند. تاریخ جامعه  
ایران را نمایش می‌دهند؛ مثلاً  
علاقه زنان مدرن شده جوان‌را  
به پیره‌های بیچارگی می‌توان  
دید

با رنگ جوراب‌ها همچون بسوده‌ای عکس‌ها به یک تکه از تاریخ اجتماعی زنان در دوره قاجار بدل کرده است و البته نام‌شاه عکس‌را بر پیشانی دارد.

## از طبقات مختلفه نوگر و رعیت

## تا بساطی قیمت

دوربین عکاسی، تا پیش از پیدایش خانه‌های شهری، ابزاری اشرافی ماند که مردم کوچه و بازار از آن آگاهی نداشته‌اند، با بر پایه عرف و سنتی و جهان‌بینی ویژه‌شان، بدان روی نشان نمی‌دادند؛ همان زمان که دختری کوچک از خاندان قاجاری در برابر دوربین زست می‌گرفت، دخترکان هم‌سن‌او در کوچه‌ها می‌دویدند و هیچ برشی از زندگی‌شان ثبت نمی‌شد؛ در کتاب‌های تاریخ ثبت می‌شود «در اکثر پرتره‌های عکس، بالش‌های آبی‌رنگ که دختر کوچک‌ها را بر بلندای برده، به سهوا با عمد در کادر عکس مانده‌اند؛ زیر پاهای کوچک‌اش، دست‌نوشته‌ای به خط خوش، بر گوشه سمت چپ تصویر، نام بسوزده عکس را نشان می‌دهد که البته سال‌ها بعد نوشته شده است «مادرم خانم توران‌الدوله توه ناصرالدین‌شاه». توران‌الدوله کوچک در قالب این عکس، دختری با نگاهی آرام و معصومانه به چشم می‌آید که در نگاه نخست، به نظر می‌رسد

هیبت زندگی اشرافی و قاجاری خود را تنها در قالب آن پیران پرشکوه نمایانده است. بهتر که به آن چشم‌ها بنگری اما درمی‌یابی این انتساب به خاندان قاجار و وجه شاهزاده‌وار، تنها به این پیران و گل‌های روی کاخ سلطنتی را با بهیبتی ساده و نجور و خالی از شکوه مقتدرانه درباریان نشان می‌دهد. شاه عکس، ناصرالدین شاه نیز حتی ناخودآگاه عکس مردم ساده را ثبت می‌کرده است. عکسی که شاه با این توضیح از خدمتگزاران جزء دربار گرفته، از همه جالب‌تر است و نگاه‌شاه را به مردمان ساده بی‌امون‌اش می‌نماید «هم‌اینوی را بر سر گرفته و اردباغ سلطنت‌آبادی می‌شوند. به دست مبارک عکس افتاده ۱۳۱۳ هجری قمری».

نخستین عکس‌های ناصرالدین شاه افزون بر این، به تصریح ایرج طهماسب‌پور در کتاب «ناصرالدین، شاه و تاریخ» می‌سازد، «پیش‌تر از زنان شاه و غلام‌چهاره گشته است که نشانه‌هایی از مردم کوچه و بازار هنوز در پیشانی این دربار نشینان دیده و خوانده می‌شد. عکس‌های ناصرالدین‌شاه از زنان حرم‌سرایش در نیابورن به سال ۱۳۰۷ قمری گرفته است، پوشش معمول زنان را در دوره قاجار می‌نمایاند؛ زنتی با شلیته ۲۱ محرم‌الحرام ۱۲۹۴ قمری منتشر شده است «از طبقات مختلفه نوگر و رعیت با تسلاوی قیمت

در این عکس‌ها عکس‌انداخته خواهد شد.» این شاید همانی باشد که پاتریشیا هالند نیز در نوشتاری درباره عکس‌های شخصی و عکاسی علمه‌پسند در کتاب «عکاسی: درآمدی انتقادی» اشاره و تصریح می‌کند این ترغیب در بخش‌هایی از شهر انجام می‌شد که رونقی کم‌تر داشتند. او می‌نویسد در این

مناطق که بیش تر فقیر نشین بود «موسسه‌های عادی از ران قیمتی وجود داشتند و از آن‌جا که در کسب‌وکارشان به طرز تعرض آمیزی مشتری جلب می‌کردند، شهامت‌بدی یافتند. یک نفر بیرون می‌ایستاد و داد می‌زد: آیا عکس‌تان را گرفته‌اید و واقع‌گریبان مشتریان را می‌گرفت و به داخل می‌کشید.» «باز با داور می‌شود «در اکثر پرتره‌های اولیه، برای اینکه بحث چنان شرایط دشواری تصویر جلوه بیشتری داشته باشد، به دقت به مدل زست می‌دادند و تصویر را حاک و اصلاح می‌کردند [...] باز فردی که زست گرفته بود خواسته می‌شد به یک میز یا استون یونانی - رومی بدلی که در عین حال تمیزی و نمادین هم داشت، تکیه دهد. تکیه‌ی سر در وقت عکس‌برداری، به مدل هم کمک می‌کرد تا بی حرکت بماند.» دوره تاریخی سوسه‌های عکس را بدین ترتیب در عکس‌های معمولی که عکس‌خانه‌ها از مردم می‌گرفتند، نیز نمی‌توان تشخیص داد؛ آیا مرد دست‌فروش پاساژ پروانه این را می‌داند؟

## راویان دور

وقف، بستری اقتصادی  
برای تداوم اندیشه دینی

وقف، یکی از مهمترین جلوه‌های کنش‌های نیک‌خواهانه تاریخی ایرانیان در زندگی اجتماعی به شمار می‌آید. وقف و موقوفات در سرزمین پهناور ایران در گذر تاریخ خود، همواره جایگاهی ویژه داشته‌اند، تا آن‌جا که بخشی مهم از مسأله مالکیت و اقتصاد را در خود گرفته، بر آن حوزه‌ها تأثیر می‌گذارد. وقف در سرزمین ایران اما یک پیامد و دستاورد مهم اجتماعی و فکری داشته است. موقوفات که از سنت وقف برآمده‌اند در جای‌جای این سرزمین به یاری تداوم اندیشه دینی و مذهبی در روزگارن گوناگون آمده، بستری اقتصادی فراهم آورده‌اند تا دین‌مداران و اندیشه دینی بتوانند در گذر روزگار، بی‌آن که گزند از زمانه و دگرگونی‌های آن ببینند، جایگاه خود را در جامعه حفظ کنند. ژان شاردن، جهانگرد پروازه فرانسیسی در دوره صفوی به نکته‌ای در شیوه اداره مسجدهای بزرگ در تاریخ ایران اشاره می‌کند که می‌تواند آغازی بر یک بررسی در این زمینه باشد «معمولاً مساجد بزرگ موقوفات بزرگ و در آمد فراوان دارند.»

## روایت از روزگاران

پیشینه پیدایش پست‌نوین در ایران

یادگار شاه ماجراجو  
و صدر اعظم بر آوازه

شاید جالب باشد بدانیم پیشینه سیستم‌نوین پست در ایران با وجودی که ریشه‌های تاریخی آن به روزگار حکمانشی و نظام پیشرفته چاباری بازمی‌گردد، حدود ۱۵۰ سال عمر دارد. نامه‌بری و پست تا پیش از روزگار ناصرالدین شاه قاجار، به شیوه‌ای سنتی و نامنظم فعالیت می‌کرده است. بنابر یک روایت، حاج ابوالحسن خان شیرازی پس از بازگشت از اروپا، چون ترتیب پست را دیده بود برای فتحعلی شاه، دومین حکمران قاجار و جد ناصرالدین شاه شرح داد و شاه پنداشت او را مسخره می‌کند، خواست حاجی را بکشد که سرسوز او را انگلیسی به یاری اوریسید و گفته‌هایش را تأیید کرد.

ناصر نجمی نیز در کتاب «دارالخلافه طهران در یک‌دصدسال پیش» در این‌باره می‌نویسد: «در دارالخلافه تهران، در یک قرن پیش، بازار و کاروانسراها که در حجره‌هایشان تجار به تجارت و کسب مشغول بودند و علی‌الرسم با کشورهای خارج بجهت ورود و صدور کالاها در ارتباط بودند، و به وسیله‌ای نداشتند که این ارتباط را از طریق ارسال نامه و یا دریافت آن برقرار نماید. بهمین جهت پست و پست‌خانه در همین مکان‌ها دایر شد و تدریجاً دامنه‌اش وسعت یافت. باین کیفیت که هر کاروان بازار گانسی، نامه‌هایی از بازار گانان مقیم خارج یا ساکن شهرستان‌ها به‌همراه داشت و در بازار گشت نامه‌هایی را با خود می‌برد تا بدست گیرندگانشان که از خارج از کشور و یا شهرستان‌ها بودند برساند. گاهی نیز افراد عادی که علاقه و اشتیاق داشتند، نامه‌هایشان را با کمک وسیله‌ای مناسب و مطمئن به مقصد برسانند. تسویه به کاروان‌های تجاری می‌شدند ملاعی محلی برای جمع‌آوری نامه‌های رسیده وجود داشت و گیرندگان می‌توانستند با مراجعه به آنجا مکتوب خود را دریافت کرده و بسته‌ها و نامه‌های خود را جهت ارسال به نقاط دیگر تحویل دهند.»



وزارت پست آن‌گونه که اسناد بیان می‌کند، به دستور ناصرالدین شاه قاجار بنیان‌گذار شده است. ایران در سال ۱۲۶۴ دارای ۷ خط اصلی و پنج خط فرعی پستی بوده است. با تأسیس اتحادیه پستی جهانی، ایران به‌عنوان یکی از نخستین کشورهای دنیا به عضویت این اتحادیه درآمد.

در دوره امیر کبیر دگرگونی‌هایی تازه در نظام نامه‌بری کشور رخ داد و پست‌نوین بنیان‌گذاری شد. در این دوره سرویس‌های پستی منظم بین شهرها ایجاد و تعرفه‌های پستی تعیین شد و قوانین پستی نیز به تصویب رسید. در سال ۱۲۸۸ وزارت پست تشکیلاتی نو یافت و با اداره تلگراف ترکیب و وزارت پست و تلگراف نامیده شد.

عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من» برقراری چاپارخانه در همه نقطه‌های کشور را به‌امیر کبیر منتسب می‌کند: «از کارهای او، برقراری چاپارخانه در تمام نقاط کشور و پذیرفتن مسکاتبات مردم و رساندن آن بمقصد است. قبل از این دوره، چاپارهای دولتی باهمان اسبسی که از مبدأ حرکت می‌کردند تا مقصد می‌رفتند و جز مسکاتبات دولتی با خود نمی‌بردند. امیر نظام چاپارخانه‌هایی که در آنها‌اسب حاضر بود دایر کرد و چاپارها مسکاتبات عمومی را هم می‌گرفتند و بمقصد می‌رساندند و مسافر کشی هم می‌کردند.»